



مادر لباس‌ها را گرفت و گفت: (( هفت سال مرا از کرج به اوین

کشانید و هر بار پرسیدم، دخترم کی آزاد می‌شود؟ گفتید: بزودی.

حالا بی آنکه نشانی‌گورش را بدهید، تنها لباس‌هایش را تحویل

می‌دهید! لباس‌های او را بر آستانه در خانه‌مان آویزان می‌کنم تا

یادمان نرود شما با ما چه کردید!))

## بحران هسته‌ای رژیم جدال برای بقاء

آن را صلح آمیز خواند و همزمان با طرح یک سیاست پیشگیرانه مبنی بر آمادگی رژیم برای همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی، ابتکار عمل را از دیگران، به ویژه آمریکا برای طرح آن گرفت و زمینه را برای کاهش فشار به رژیم در خارج از مرزهای ایران و گشودن مرزها با اروپائیان آماده نمود. در عین حال طرح این سیاست توانست دست اتحادیه اروپا در معامله با رژیم در مقابل آمریکا را باز بگذارد.

دو سال از بحرانی شدن پرونده هسته‌ای رژیم می‌گذرد و طی این مدت، فراز و نشیب‌های فراوانی در این پرونده رخ داده است و هر یک از طرفین بنا بر منافع خود، تلاش کرده‌اند امتیازات بیشتری از دیگری کسب کنند. اما جمهوری اسلامی که پی برده هدف بعدی آمریکا بعد از **بقیه در صفحه ۲**

رژیم جمهوری اسلامی سال‌ها برای کسب برتری نظامی در منطقه به طور مخفیانه اقدام به واردات ابزارالات و فناوری هسته ای کرد. سران رژیم حتی تا مدت‌ها بعد از افشای آن، فعالیت برای دستیابی به فناوری هسته‌ای را کتمان می‌کردند. زمانی که دریافته‌اند که دیگر انکار آن بی‌فایده است و همه چیز آشکار شده است، با اتخاذ یک رشته سیاست‌های پیشگیرانه و با استفاده از موقعیت جهانی که بعد از حادثه یازده سپتامبر بوجود آمد، عجلاتاً توانستند رژیم را از بحرانی که دامن آن را فرا گرفته بود برهانند. خاتمی در بهمن ماه سال هشتاد و یک با اعلام موفقیت‌های هسته‌ای رژیم بر صلح آمیز بودن آن تأکید ورزید و از آمادگی جمهوری اسلامی برای همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خبر داد. خاتمی با طرح این خبر، ضمن اعلام رسمی فعالیت‌های رژیم در زمینه هسته‌ای،

## "سرکوب قانونی" برای تشدید اختناق در جامعه

عباس افشام

به دنبال گسترش ناراضیاتی در جامعه در سال‌های اخیر، رژیم یکپارچگی خود را از دست داد و کار به آنجا کشید که جناح حاکم اقدام به دستگیری و آزار، شکنجه و زندانی کردن ناراضیانی حکومتی کرد. با این حال با توجه به تحولاتی که در سال‌های اخیر در جامعه و در سطح جهان بوقوع پیوست، رژیم قادر نبوده به شیوه سال‌های دهه هفتاد و سیصد و شصت که هزاران تن از مخالفان و دگراندیشان سیاسی را گروه گروه به جوخه اعدام سپرد- شیوه‌ای که در این مطلب کوتاه بر آن نام "سرکوب غیرقانونی" نهاده‌ایم- عمل کند. تا چند سال پیش زندانی به وکیل مدافع دسترسی نداشت و دادگاه او در پنهان برگزار می‌شد. امروز هم دسترسی به وکیل هیچ چیزی را تغییر نداده و دادگاه‌های رژیم همان بیدادگاه‌های دهه شصت و هفتاد است و زندانی هنوز در بی‌حقوقی کامل به سر می‌برد و شکنجه و تحقیر می‌شود. تحولاتی که طی چند سال اخیر در ایران و در جهان رخ داده، رژیم را مجبور کرده به ظاهر نشان دهد که در دادگاه‌های موازین حقوقی رعایت می‌شود. اما واقعیت این است که رژیم با رعایت ظاهری برخی موارد حقوقی تلاش دارد روی اقدامات سرکوبگرانه خود کلاه قانونی بگذارد. رژیم برای تشدید اختناق در جامعه و برگرداندن اوضاع به گذشته، این بار قصد دارد با توسل به "قانون" که ما آن را "سرکوب قانونی" می‌نامیم متوسل شود. از اینرو، در ادامه تعدی به حقوق مردم، اقدام به تشکیل یک نهاد جدید و گسترده اطلاعاتی توسط قوه قضائیه کرده است. این نهاد که بر آن نام "ستاد حفاظت اجتماعی" گذاشته شده، قرار است به عنوان بخشی از دستگاه سرکوب رژیم در کنار سایر نهادهای اطلاعاتی و سرکوبگر، اقدام به شناسایی، جاسوسی و تهیه گزارش در محلات، کارخانه‌ها، بازار، حوزه، دانشگاه، مدارس و اجتماعات زنان و... نماید. اگرچه در آیین نامه تشکیل این نهاد اطلاعاتی به طور ضمنی گفته شده که از اطلاعات آن در دادگاه‌ها و برای جلوگیری از وقوع جرم استفاده می‌شود، اما همه قرائن و شواهد نشان می‌دهد که تشکیل این ستاد تنها به دلیل اعمال محدودیت‌ها و فشارهای تازه بر گروه‌های مختلف مردم صورت می‌گیرد. گشت زنی‌های شبانه روزی و کنترل محلات، جزو وظایف "ستادهای حفاظت اجتماعی" برشمرده شده است.

برای محرمانه ماندن هویت اعضای ستادها، کدهای ویژه‌ای برای آن‌ها صادر می‌شود و از نیروهای بسیج و انتظامی و ستاد نهی از منکر و امر به معروف خواسته شده با این نیروها همکاری کنند.

**بقیه در صفحه ۴**

## تجربه زندان در حکومت اسلامی

بهاره

قسمت سوم

می‌بردند. آن‌ها قیافه‌هایی را که به نظرشان مشکوک می‌رسید و یا گمان می‌کردند آن‌ها را در راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌ها دیده باشند، به پاسداران نشان می‌دادند. فخری لک‌کمرنی و مرتضی همسرش توسط توابعین شناسایی شده بودند. من فخری را می‌شناختم. او روحیه‌ای شاد داشت و انسان مبارز و مهربانی بود. او همراه همسرش که از زندانیان سیاسی دوران شاه و از اعضای بالای پیکار بود زمانی که سوار تاکسی بودند توسط توابعین شناسایی و به اوین آورده شدند. یک روز اوایل بهمن ماه ۶۰ که در بند ۲۴۶ بالا بودیم صدای خواندن سرود دسته جمعی انترناسیونال را از بند ۲۴۶ پانین شنیدیم. همه ساکت شدیم. **بقیه در صفحه ۲**

به تدریج بر تعداد زندانیان بند اضافه می‌شد. هر روز جلوی در بند تجمع می‌کردیم و منتظر زندانیان تازه وارد می‌شدیم. هرکسی به دنبال آشنائی می‌گشت. معمولاً کسانی را که به اتهام چپ دستگیر می‌کردند به اتاق ما می‌فرستادند. با ورود هر تازه وارد به اتاق انبوهی سؤال در مقابل او قرار می‌دادیم. در آن زمان رابطه ما کاملاً با خارج زندان قطع بود و خبرهای تازه را تنها از طریق زندانیان تازه وارد دریافت می‌کردیم. زندانیان تازه وارد خیر از دستگیرهای گسترده و شناسائی فعالان سیاسی توسط توابعین می‌داند. زندانیان زندانیانی را که توبه کرده بودند و با آن‌ها همکاری می‌کردند برای شناسائی و دستگیری اعضاء و هواداران سازمان‌های سیاسی به خیابان‌ها و معابر عمومی

## اکسیون بمناسبة ششمین سال قتل‌های زنجیره‌ای و در اعتراض به اعدام‌های گسترده به ویژه اعدام نوجوانان در ایران

زمان: روز جمعه ۱۰ دسامبر ۲۰۰۴، ساعت ۵ بعد از ظهر  
محل: استکهلم، ضلع جنوبی میدان هوتوریت، روبروی محل مراسم جایزه نوبل- کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

از هم اکنون باید در تدارک دادگاه سران جمهوری اسلامی به جرم بنایت علیه بشریت و عاملین شکنجه و اعدام و کشتار ده‌ها هزار دگراندیش سیاسی و فرهنگی، مردم کوچه و فیابان مبتنی بر معیارهای ویژه یک جامعه انسانی بود که در فردای واژگونی رژیم، نقطع عطفی باشد برای دادخواهی و اجرای عدالت و مبارزه برای نفی زندان و شکنجه و اعدام و سرکوب در ایران.

# زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

**بحران هسته‌ای رژیم...**

طالبان و صدام است، به دنبال آن است که بیشترین امتیاز را که به بقاء آن یاری رساند از طرف مقابل دریافت نماید.

از آغاز طرح پرونده هسته‌ای رژیم، سه گرایش میان جناح های حاکمیت درباره چگونگی برخورد با این پرونده وجود داشته است. گرایش نخست که میان بخشی از فرماندهان سپاه منتسب به آنان نمایان می‌شود، بر استفاده از فرصت پرونده هسته‌ای برای بازگشت به دوران رویارویی با غرب تأکید دارد. این گروه معتقد هستند، رژیم می‌بایست، با اقداماتی نظیر خروج از "ان پی تی" و عدم انعطاف در برابر شورای حکام آژانس، کشور را به سوی تقابل با اروپا و آمریکا سوق دهد، تا شرایط بی‌ثبات و لرزان سیاسی و اجتماعی داخل کشور که متأثر از نارضایتی مردم و تحولات دوره اخیر است، به سوی ثبات و اقتدار پیش رود. از سوی دیگر این گروه، فرجام تعامل با آژانس و سازمان های بین‌المللی را واگذاری سنگر به سنگر مواضع و امتیازات از سوی رژیم می‌داند.

گرایش دوم که پایگاه آن در میان تکنوکرات ها و "لیبرال های" حکومتی و اپوزیسیون قانونی است، بر حل مشکلات بین رژیم و غرب با هر هزینه‌ای تأکید دارد. در دیدگاه این گرایش، سرچشمه عدم توسعه و معضلات فراوان پیش روی کشور، در ناهماهنگی و همگرایی با غرب، به ویژه آمریکا قرار دارد. هر چند به دلیل وجود مشکلات با آمریکا نمی‌توان از مذاکره، رابطه و تعامل مستقیم با آن سخن گفت، اما اروپا را می‌توان به عنوان بخشی از غرب، طرف تعامل قرار داد. برای این دیدگاه، پرونده هسته‌ای ایران، بیش از آنکه اهمیت ذاتی و موضوعی داشته باشد، فرصتی است برای نزدیکی با غرب و نیز پروژه‌ای است که می‌توان طی آن با اروپا به صورت مستقیم و با آمریکا به صورت غیرمستقیم تعامل کرد. در این راه، واگذاری بخشی از تکنولوژی هسته‌ای برای کسب اعتماد غرب، نه تنها معامله زیان‌دهی نیست، بلکه سرمایه‌گذاری پرسودی نیز تلقی می‌شود.

گرایش سوم که پایگاه آن در میان مسئولان بالای رژیم است، بر سیاست شفاف‌سازی و تنش‌زدایی با غرب تأکید دارد. در این گرایش، هر چند مشکلات غرب به ویژه آمریکا با رژیم آنچنان سطحی پنداشته نمی‌شود که با واگذاری بخشی از تکنولوژی هسته‌ای حل شود، اما از رویارویی و تقابل با آن ها نیز دوری می‌شود. فناوری هسته‌ای در این دیدگاه، به مثابه موقعیت برتر برای رژیم در منطقه محسوب می‌شود که چشم‌پوشی از آن، و رای مرزهای ممنوعه و خط قرمز تلقی می‌گردد.

عملکرد گرایش نخست، که به تقابل و رویارویی با غرب به مثابه ابزاری برای فائق آمدن بر مشکلات داخلی تأکید می‌کند، در عرصه تصمیم‌گیری نهایی در ارتباط با پرونده هسته‌ای رژیم به حاشیه رانده شد. گرایش دوم به عنوان محور مذاکرات و گرایش سوم به عنوان تصمیم‌گیرنده نهایی در این پرونده، نقش کلیدی ایفا کردند. در مقابل عدم ارجاع پرونده به

شورای امنیت سازمان ملل، رژیم طی یک سال مذاکره با طرف های اروپائی سه امتیاز به آن ها وگذار کرد: ارائه اطلاعات کامل فعالیت هسته‌ای رژیم، تعلیق غنی سازی اورانیوم و پذیرش و اجرای کامل پروتکل الحاقی که نظارت آژانس اتمی بر فعالیت هسته‌ای رژیم را به صورت کامل تضمین می‌کند.

اما به نظر می‌رسد در شرایط فعلی، یک بن‌بست در روند مذاکرات رژیم با اروپا به وجود آمده است. اروپا می‌خواهد رژیم هرچه سریعتر از فناوری هسته‌ای چشم‌پوشی کند و در مقابل از غرب سوخت و سایر نیازمندی‌های فناوری هسته‌ای را دریافت کند. رژیم می‌داند که عدم پذیرش مطالبات اروپا مبنی بر چشم‌پوشی از فناوری هسته‌ای، پیامد آن ارجاع پرونده رژیم به شورای امنیت در نوامبر یا فوریه آینده است. چون مطمئن نیست حتی در صورت تحقق مطالبات طرف های اروپائی اگرچه احتمال دارد پیامد آن مخومه شدن پرونده رژیم در شورای حکام باشد، تهدید خارجی حیات‌اش را به خطر نخواهد انداخت، سعی می‌کند با تعلق و به تعویق انداختن توافقنامه نهایی در زمینه هسته‌ای، با گذشت زمان از غرب یک رشته ضمانت‌هایی دریافت کند که خطری از خارج مرزهای ایران تهدیدش نخواهد کرد. به این وسیله به نوعی، گزینه های اصلی هر سه گرایش داخل حاکمیت مبنی بر ثبات و اقتدار در داخل از طریق تشدید سرکوب اجتماعی، توسعه پایدار بر اساس مدل چینی و بقاء حکومت تامین می‌شود. از این رو بحران هسته‌ای رژیم به جدال برای بقاء آن تبدیل شده است.

**تجربه زندان در...**

در این وضعیت امکان غلت خوردن و جابجایی وجود نداشت. چاره‌ای نبود. تنها به این وسیله همه می‌توانستند بخوابند. شرایط بسیار سختی بود. همه را زیر بازجویی و شکنجه له کرده بودند. جای سالم در بدن کسی نبود. با تمام سختی‌ها سعی می‌کردیم فضای زندان را قابل تحمل کنیم. با هم شوخی می‌کردیم، می‌خندیدیم و هر کسی چیزی می‌گفت. یک بار من گفتم اگر زمانی آزاد شوم یک قنادی باز خواهم کرد و نام آن را "یک کتف" خواهم گذاشت. به محض اینکه یکی از شماها این نام را ببینید می‌فهمید که منظور از "یک کتف" چیست. هر روز ۶ نفر انتخاب می‌شدند که کارهای روزانه اتاق را انجام دهند. به این جمع گروه کارگری می‌گفتیم. آن‌ها وظیفه داشتند، اتاق را تمیز کنند، غذا را تقسیم کنند، ظرف‌ها را بشورند، راهرو و توالت و حمام را نظافت کنند. زندانیانی که پاهای‌شان بر اثر شکنجه باندهیچی شده و زخمی بودند، زنان حامله و مادران سالخورده از کارگری معاف بودند. هفته‌ای سه شب آب حمام گرم می‌شد. به هر کدام از ما هفته‌ای یک بار نوبت حمام می‌رسید که وقت بسیار کم بود و مجبور بودیم ۳ الی ۴ نفر از یک دوش استفاده کنیم. حمام رفتن برایمان یک تفریح بود. گاهی اوقات به ویژه در زمستان آب سرد می‌شد و ما ناچار بودیم با آب سرد حمام کنیم.

**ادامه دارد****تجربه زندان در...**

فخری شروع به خواندن سرود کرد بود و بقیه او را همراهی کرده بودند. معمولاً بعد از ظهرها اسامی تعدادی را می‌خواندند و با کلیه وسایل از بند می‌پرند. می‌دانستیم آن‌ها را برای اعدام می‌برند. شب آن‌ها را تیرباران می‌کردند. صدای رگبار را می‌شنیدیم. آن روز بعد از خواندن سرود انترناسیونال اسامی تعدادی را برای اعدام خواندند. نام فخری در میان آنان بود. عرق سردی سراسر بدنم را فرا گرفت و اشک از چشمانم سرازیر شد. شهین یکی از هم‌بندهایم که در کنارم ایستاده بود و از رابطه من با فخری اطلاع داشت، از من خواست از کریه کردن خودداری کنم و کاری نکنم که زندانبانان متوجه رابطه من با فخری شوند که منجر به بازجویی مجدد از من شود. بعدها شنیدیم آن‌هایی که همراه فخری سرود انترناسیونال خوانده بودند، برای بازجویی مجدد برده شده و شلاق خورده بودند. معمولاً کسانی را که برای اعدام صدا می‌کردند، بچه‌ها برای‌شان سرود دسته جمعی می‌خواندند و به این وسیله آن‌ها با روحیه بالا از بند می‌رفتند. روزها تعدادی را به بند می‌آوردند و بعد از ظهرها تعدادی را برای اعدام از بند می‌بردند. دستگیری و فعالان سیاسی محدود نبود. خانواده‌های آنان هم در معرض دستگیری و شکنجه قرار می‌گرفتند. روزی زن حامله‌ای را به اتاق ما آوردند. او تا مدتی بهت زده به اطراف نگاه می‌کرد. تمام اعضای خانواده‌اش را دستگیر کرده بودند بخاطر اینکه همسرش از فعالین سازمان چریکهای فدائی (اقلیت) بود. او را هر روز برای بازجویی صدا می‌کردند. صبح‌ها همیشه با دلهره از خواب بیدار می‌شد و منتظر می‌ماند برای بازجویی صدایش کنند. او اشتباهی به خوردن غذا نداشت. در واقع غذایی هم جز چند دانه خرما و مقدار کمی کره و نان نبود. بعد از او دختر چهارده ساله‌ای را به اتاق ما آوردند. او بسیار بی‌تاب و بهت زده بود. مرتب سراغ مادرش را می‌گرفت و شب‌ها به سختی می‌خوابید. او همراه خانواده‌اش بخاطر اینکه برادرش از فعالین پیکار بود دستگیر شده بود. این کودک چهارده ساله را هر روز برای بازجویی صدا می‌کردند. بارها به کف پایش شلاق زده بودند. با آنکه ماشین اعدام رژیم با سرعت کار می‌کرد، هر روز بر تعداد زندانیانی افزوده می‌شد. در این زمان تعداد ما در اتاق به ۱۲۰ نفر رسیده بود. روزها فقط می‌توانستیم پاها را جمع کنیم و در جای خود بنشینیم. ازدحام در راهرو چنان بود که تنها می‌توانستیم پشت سرهم به هم چسبیده آهسته آهسته قدم بزنیم. عدم تحرک عوارض خود را بندریج نشان داده بود. همه درد کمر و پا داشتیم. از بین خودمان یک نفر را به عنوان مسئول خواب انتخاب کرده بودیم. او وظیفه داشت با مشورت دیگران جای خواب بچه‌ها را تنظیم کند.

به علت کمبود جا خوابیدن برایمان معطلی بود. گاهی تصمیم می‌گرفتیم شیفتی بخوابیم. این کار مشکل کمبود جا را حل نمی‌کرد و چون جایی برای نشستن نبود، فضای خواب را هم می‌گرفت. گاهی تصمیم می‌گرفتیم در دو ردیف روبروی هم روی یک کتف بخوابیم. بقیه در همین صفحه

## تابستان سیاه ۶۰

قسمت سوم  
اسماعیل حق شناس

من و سه نفر دیگر که هم پرونده بودیم، زندمیدان غلامرضا صمیمی، فرهاد جره و یک فرد دیگری که بعدها با نوشتن توبه‌نامه آزاد شد به بازجویی مجدد برده شدیم. بازجویی من فردی بوذ بنام نامجو یا نامور که بعدها هنرپیشه فیلم‌های جنگی شد. بازجوی بعدی من فردی بود بنام حسینی. او سال ۵۹ طی دو بار دستگیری قبلی هم بازجویی من بود. او را از قیل در واقع مسجد حبیب شیراز دیده بودم. در آن واقعه که نظامیان شاه تجمع مردم را از زمین و هوا به گلوله بستند، جوانی بنام خلفی نژاد از ناحیه سر هدف قرار گرفت و کشته شد. من و زنده یاد جعفر ذوالقدر و دو نفر دیگر تلاش کردیم جنازه را از محل دور کنیم تا به دست نظامیان نیافتد. حسینی که پادم نیست از کجا پیدایش شد ما را به داخل حیات خانه‌ای هدایت کرد. جنازه را آنجا گذاشتیم. جعفر که از ناحیه پا احساس درد می‌کرد و کفکش خونی بود، وقتی پایش را از کفش بیرون آورد یک انگشت نداشت. گلوله به پایش اصابت کرده بود. حسینی کمی پارچه و باند آورد و پای او را پانسمان کرد. چون مامورین حکومت نظامی خانه‌های اطراف را اینکه حسینی را ماه‌ها بعد در بازداشتگاه در سمت بازجو دیدم و جعفر ذوالقدر را به عنوان زندانی که توسط حسینی به شدت شکنجه شده بود.

حسینی با یادآوری آن واقعه به شکلی سعی می‌کرد مرا وادار به نوشتن توبه‌نامه و مصاحبه تلویزیونی کند، اما چون موفق نشد مرا به زیرزمین برد و به همراه سه نفر دیگر مرا به فلک بستند. آن وقت هنوز استناد از تحت شکنجه معمول نبود. دو پاسدار چوب فلک را گرفتند، حسینی یک بالش روی صورتم گذاشت و روی آن نشست و یک نفر دیگر که قبلاً هم مرا شکنجه کرده بود کابل می‌زد. او فرد تنومند و قوی هیگلی بود و ضرباتی که می‌زد دو برابر آدم معمولی قدرت داشت. بازجو به من گفت هر وقت حاضر به نوشتن توبه‌نامه و مصاحبه شدم دستم را بلند کنم. حدود ۵۰ ضربه کابل را تحمل کردم و تسلیم نشدم. بعد مرا بلند کرد و با پوتین روی پاهایم کوبید و مجبور کرد دور راهرو بدم تا خون در پاهایم به جریان بیفتد. بعد از آن چند روزی در انفرادی بودم و بعد بدون بازپرسی و کیفرخواست که روال معمول دادگاه به اصطلاح انقلاب بود برای محاکمه پیش حاکم شرع رفتم. او آخوندی بود بنام مصیبی. رئیس دادگاه هم آخوندی بود بنام بروجردی که سال ۵۹ مرا به ۶ ماه زندان محکوم کرده بود و تا آن زمان چند نفر از مجاهدین را هم اعدام کرده بود.

پرونده من دو برگ بازجویی بود که فقط مشخصات جعلی که داده بودم در آن نوشته شده بود و یک پرونده سابقه محکومیت قبلی که مربوط به چند ماه پیش از آن بود. موقعی که حاکم شرع مرا سؤال و جواب می‌کرد ناگهان پاسداری سراسیمه وارد اتاق شد، سلام کرد و گفت: حاجی آقا بلاخره یارو را دستگیر کردیم. حاکم شرع پرسید: کی را دستگیر کردید؟ پاسدار گفت همان مرد زن نما را و رفت او را به اتاق

نزد حاکم شرع آورد. حاکم شرع پرونده مرا بست و به سؤال و جواب از او پرداخت. وی فردی دو جنسیتی بود و مشخصات زنان را داشت با این تفاوت که ریش داشت. پاسدار که فکر می‌کرد بزرگترین دشمن اسلام را دستگیر کرده است، با آب و تاب نحوه دستگیری او را برای حاکم شرع توضیح می‌داد. در آلبوم عکسی که از خانه آن فرد بیچاره بدست آمده بود، عکس‌هایی بود که او را در لباس زنانه و مردانه نشان می‌داد. حاکم شرع او را لخت کرد و پستانها و الت تناسلی وی را وارسی کرد. او دو الت جنسی کاملاً متفاوت و ناقص داشت. حاکم شرع او را از نشانه‌های قیامت و ظهور مهدی می‌دانست و دستور داد سر او را بتراشند و هفتاد ضربه شلاق به او بزنند. او در حالی که گریه می‌کرد می‌گفت که این طوری زاده شده و برای اثبات گفته‌هایش گواهی پزشک داشت. اما با این حال حاکم شرع او را با لعن و نفرین از اتاق بیرون انداخت. این موضوع باعث شد محاکمه ما نیمه کاره رها شد و مستقیماً از آنجا به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل شدیم.

عادل‌آباد زندان عمومی است که آن زمان فقط بند چهار آن در اختیار سپاه پاسداران بود و اداره بقیه زندان در اختیار شهربانی بود. در بدو ورود به بند ۴ زندانبانان که از قیل دل خوشی از من نداشتند مرا زیر مشت و لگد گرفتند. بقیه را به بند فرستادند، اما مرا به بند مجردی که مخصوص زندانیان عادی تازه وارد و یکی از وحشتناک‌ترین مکان‌های زندان بود فرستادند. بعد از دو هفته مرا به بند ۴ منتقل کردند. اکثریت زندانیان را هواداران مجاهدین و پیکار تشکیل می‌دادند. جو بند دست آن‌ها بود. هنوز از جریان توابع سازی خبری نبود، اما تعدادی زندانی عادی خطرناک را در بند نگاه‌داشته بودند تا هم موجب اذیت و آزار زندانیان سیاسی باشند و هم خیرچینی کنند.

هر روز اخباری مربوط به دستگیری و اعدام در تهران و شهرهای دیگر می‌رسید. پاسداران وحشت‌زده بودند و مجاهدین امیدوار بودند ترورهای خیابانی به سرنگونی رژیم منجر شود. در یکی دو ماه اول رژیم توانایی زیادی برای مقابله با بمب‌گذاری و ترورها نداشت، اما به سرعت توانست مقاومت تعداد زیادی از اعضاء و هواداران مجاهدین را درهم بشکند و آنان را مجبور به همکاری کند. اطلاعاتی که رژیم از مجاهدین و گروه‌های چپ زیر شکنجه بدست آورد به تلاشی این سازمان‌ها منجر شد و تا اردیبهشت ۶۱ نود درصد از آن‌ها را از بین برد. راهپیمایی مسلحانه مجاهدین در ۵ مهر در چند شهر ضربه مهلکی به این سازمان وارد کرد. رژیم که در به در در خانه‌های تیمی به دنبال آنان می‌گشت، اکنون براحتی آن‌ها را در خیابان‌ها شکار می‌کرد و بلافاصله به جوخه اعدام می‌سپرد. ناگهان عصر ۵ مهر اسامی پنجاه نفر برای محاکمه و اعدام از بلندگوی بند خوانده شد. من و سه نفر دیگر که هم پرونده‌ای بودیم جزو آنان بودیم. هنوز اخبار وقایع ۵ مهر به داخل زندان نرسیده بود. اسامی تمام کسانی که خوانده شد همه از مجاهدین بودند. هیچ کدام از آن‌ها در عملیات نظامی شرکت نداشتند. قبل از آن که به بازداشتگاه منتقل شویم، پاسداران به ما اعلام کردند هرکس توبه‌نامه بنویسد و حاضر به

مصاحبه باشد آزاد می‌شود در غیر این صورت نتیجه محاکمه اعدام خواهد بود. بنابراین یک برگ چاپی توبه‌نامه و انزجارنامه و یک برگ وصیت‌نامه در میان ما توزیع کردند. اما هیچ‌کس به این برگ‌ها اعتنائی نکرد و چیزی ننوشت. همین مساله باعث شد پاسداران با کابل و باطوم به ما حمله کردند. با چند مینی‌بوس مخصوص زندانی به بازداشتگاه منتقل شدیم. به دلیل پر بودن انفرادی‌ها و بندها ما را در یک سالن موسوم به سالن تلویزیون جا دادند. از اوایل همان شب بازجویی، شکنجه و محاکمه شروع شد. دادگاه ویژه‌ای که به ریاست آخوندی بنام عندلیب تشکیل شده بود، زندانیان را در یک محاکمه چند دقیقه‌ای به اعدام محکوم می‌کرد. تا نیمه شب حدود ۳۰ نفر را از بند ما بریدند. از بندهای دیگر هم برای محاکمه برده می‌شدند. پاسدارها سعی می‌کردند محیط بازداشتگاه را ساکت نگه‌دارند، اما باز و بسته شدن درها، صدای پاها، فریاد زندانی‌ها در زیر شکنجه و شعار مرگ بر خمینی و زنده باد مجاهد فضای بازداشتگاه را پر کرده بود.

پاسدارها از اینکه بچه‌ها جو خفقان و مرگ حاکم بر بازداشتگاه را با خنده و شوخی به مسخره می‌گرفتند، عصبانی و خشمگین بودند. همه ما می‌دانستیم کسانی را که از بند می‌برند اعدام می‌شوند. همه به هم امید می‌دادیم و روبروسی می‌کردیم. قرار گذاشته بودیم، قبل از تیرباران شعار زنده باد آزادی و مرگ بر ارتجاع را سر دهیم. زیباترین صحنه‌های از خودگذشتگی و شهامت را می‌شد آنجا دید. انسان‌هایی بودند که می‌توانستند بسپح کنند، سازمان دهند، شور و هیجان بیافرینند و دنیائی را تغییر دهند.

بعد از نیمه شب بازجویی‌ها و محاکمات متوقف شد. صدای دوییدن، صدای فریاد و آه و ناله می‌آمد. ناگهان در باز شد و ۵۰ تا ۶۰ زندانی تازه وارد را به زور کابل و باطوم به داخل سالن فرستادند. آن‌ها را در خانه‌های تیمی مجاهدین دستگیر کرده بودند. با پاسداران درگیر شده بودند و اکثراً زخمی بودند. فقط یک پانسمان مختصر شده بودند. نزدیکی‌های صبح دوباره عده دیگری را با همین وضع به داخل سالن هل دادند. سالن دیگر کنجایش نداشت. تعدادی را در راهروها رها کردند. حدود ۵۰ نفر بودند که در ۱۵ تا ۲۰ خانه تیمی زمانی که به محاصره در آمده بودند دستگیر شده بودند. تعدادی هم در درگیری کشته شده بودند. آنجا بود که از راهپیمایی مسلحانه مجاهدین در روز ۵ مهر مطلع شدیم. تعدادی در همان روز دستگیر و اعدام شدند. از دستگیرشدگان اطلاعات زیادی بدست آورده بودند که منجر به دستگیری‌های بعدی شده بود. به دلیل ازدحام جمعیت درب بند باز مانده بود. به بهانه رفتن به دستسویی از بند بیرون رفتم ببینم در راهرو چه خبر است. راهرو پر از زندانی زخمی بود. می‌باید با دقت از میان آن‌ها رد می‌شدم تا کسی را لگد نکنم. در راهرو صحرای مشعر بود معلوم نبود کی زنده است و کی مرده. آنجا تعدادی را می‌شناختم. بهنام مهرپور به شدت شکنجه شده بود. بدنش کاملاً خون‌لود بود و زخم‌های عمیق در صورت و پاها و دستان او دیده می‌شد. ایرج وطن‌خواه یکی از دستانش کاملاً له بود و از بدنش آویزان شده بود.

بقیه در صفحه ۴

زندانیان را باید تعطیل کرد و به نفتیش عقاید، شکنجه و اعدام پایان داد!

**آدرسهای تماس  
با کانون زندانیان سیاسی  
ایران (در تبعید)**

AIPP in Exile  
P.O.Box 786  
St Marys 2760  
N.S.W Australia

AIPP in Exile  
P.O.Box 35662  
A.B.Q.NM 87176-5662  
U.S.A

AIPP in Exile  
P.O.Box 95  
123 22 Farsta  
Sweden

AIPP in Exile  
Postbus 14559  
1001 LB Amsterdam  
Holland

AIPP in Exile  
Postfach 101520  
50455 Koln  
Germany

**تلفن‌های تماس یا کانون**

امور بین‌الملل 46 70 797 3808  
امور پناهندگی 46 70 402 55 31  
امور پناهندگی 49 162 5524 478  
واحد سوئد 46 70 699 83 73  
واحد استرالیا 61 2 962 31 924  
واحد هلند 31 6 401 4653  
واحد آلمان 49 176 22224390  
واحد آمریکا 1 505 688 15 03

**فکس‌های کانون**

46 8 605 2669  
61 2 962 31 924  
1 505 897 1666

**پست الکترونیکی**

aipp@kanoon-zendanian.org  
صفحه اینترنت  
www.kanoon-zendanian.org

**کمک‌های مالی خود را به شماره**

**حساب پستی:**

**Postgiro: 647039-7 در سوئد**

واریز و فیش بانکی را با کد مورد

نظر به یکی از آدرس‌های کانون

پست نمایندید

**"Khabarnameh"**

Newsletter of Association of  
Iranian Political Prisoners(in Exile)

**کارگران در اعتراض به اصلاح  
قانون کار تجمع اعتراضی  
برگزار می‌کنند**

کارگران اعلام کرده اند در اعتراض به اصلاح قانون کار توسط مجلس رژیم، روز بیست و نه آبان در محل ترمینال جنوب تجمع خواهند کرد. از سوی دیگر حسن صادقی رئیس نهاد حکومتی "کانون عالی شورهای اسلامی کار"، ضمن اعلام این مطلب که تاکنون هیچ یک از طرح‌های اشتغال زا نتیجه مثبتی در بر نداشته و تنها بر خیل بیکاران افزوده است، گفت: کارگران همزمان با سالروز تصویب قانون کار در استادیوم های سراسر کشور تجمع خواهند کرد.

**پانزده کودک در یک کارگاه  
زیرزمینی تولید کفش فلج شدند**

عدم رعایت بهداشت جسمی و روحی در محیط‌های کار باعث فلج شدن ۱۵ کودک در یک کارگاه زیرزمینی تولید کفش شد. کارگاه کفش که در منطقه اکبرآباد (نسیم شهر) از شهرک‌های نزدیک رباط کریم واقع شده است، دارای ۳۰ کارگر جوان و نوجوان ۱۱ تا ۱۶ ساله بوده که ۱۲ نفر آنها دچار بیماری فلج شده و مدت یک سال است خانه نشین شده‌اند. گفته می‌شود کار کردن مداوم با چسب مخصوص کفش به دلیل انتشار گازی که بر روی اعصاب کارگران تاثیر منفی بر جای گذاشته موجب از کار افتادن توانایی حرکتی این کارگران جوان شده است.

**از ایران به عنوان کشوری که از  
«فساد افسارگسیخته»  
رنج می‌برد نام برده شده**

به گزارش گروه غیردولتی «شفافیت بین‌الملل» که در زمینه مبارزه با فساد مالی فعالیت می‌کند، ثروت نفتی اغلب فراهم آورنده زمینه مساعد برای رشد و نمو فساد مالی و رشوه خواری است. در این گزارش از ایران به عنوان کشوری که از «فساد افسارگسیخته» رنج می‌برد نام برده شده است. این گزارش تخمین می‌زند که سالانه تقریباً ۴۰۰ میلیارد دلار در سراسر جهان در مبادلات دولتی به علت رشوه خواری ناپدید می‌شود. این گزارش به بخش نفت در بسیاری از کشورها به عنوان یک مشکل ویژه اشاره می‌کند.

**حدود ده درصد جامعه بیش از  
هفتاد درصد ثروت جامعه  
را در اختیار دارند**

به گفته رضا ثروتی نماینده مجلس رژیم، حدود ده درصد جامعه جزء ثروتمندهایی هستند که بیش از هفتاد درصد ثروت جامعه در اختیار آنهاست و نود درصد جامعه تقریباً سی درصد این ثروت را در اختیار دارند. به گفته او فاصله طبقاتی در ده سال اخیر به شدت افزایش یافته و هر اندازه خصوصی سازی در جامعه وجود داشته باشد فاصله طبقاتی نیز بیشتر می‌شود. با آمار و ارقام متفاوتی که ارائه می‌شود قریب دوازده میلیون نفر از جامعه در فقر مطلق بسر می‌برند.

**از کمک مالی نان منتشرکریم**

انگلیستان: فرخ ۵۰ پوند. سهیل ۲۰۰ پوند.  
آرش کمانگیر ۵۰ پوند.

**طرح گزارش وضع حقوق بشر  
ایران در سازمان ملل**

کانادا گزارش وضع حقوق بشر در ایران را روز چهارشنبه بیست آبان برابر با ده نوامبر به پنجاه و نهمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل ارائه داد. در این گزارش گفته شده که موارد نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد.

در این گزارش آمده است که وضع آزادی بیان و آزادی مطبوعات وخیم تر از قبل شده و به عنوان نمونه، به افزایش موارد پیگرد قضائی افراد به خاطر بیان عقاید سیاسی و بازداشت های خودسرانه و بازداشت افراد اشاره شده است.

در این گزارش همچنین به بستن روزنامه‌ها، مسدود کردن سایت‌های اینترنتی، اعدام جوانان زیر ۱۸ سال و استفاده از شکنجه و به کار گیری تنبیهات خشن و غیر انسانی، از جمله قطع اعضای بدن و شلاق زدن اشاره شده است.

شایان توجه است که رژیم طی هشت ماه اول سال جاری، از فروردین تا آبان، بیش از ۱۴۳ حکم اعدام صادر کرده و بخش زیادی از آن‌ها را در محوطه زندان‌ها و معابر عمومی به اجراء در آورده است.

**تابستان سیاه...**

او چند انگشت دستش را در ۳۰ خرداد هنگام پرتاب بمب صوتی از دست داده بود. همان دست را با کابل خرد کرده بودند. با او کمی صحبت کردم، در حالی که لیخنه به لب داشت از ما می‌خواست مقاومت کنیم. هیکل تنومند حمید را که به حمید کلیه معروف بود له کرده بودند. هیچ‌گاه آن صحنه‌ها و آن چهره‌ها را فراموش نخواهم کرد. دسته جمعی به مراقبت از زندانی‌ها زخمی پرداختیم. روحیه همبستگی و مقاومت در میان زندانیان در آن شرایط دشوار به اوج رسیده بود.

هنوز هوا روشن نشده بود که دوباره بازجویی و شکنجه شروع شد. هر پانزده دقیقه یک نفر را می‌بردند. تا فردای آن روز از میان کسانی که از عادل‌آباد آمده بودیم فقط بیست نفر ماندیم. انفرادی‌ها و راهروها خلوت شده بود. بدون آنکه بازجویی و محاکمه شویم به عادل‌آباد برگردانده شدیم. بعدها شنیدیم که طی سه روز، همان روزهایی که ما در بازداشتگاه بودیم، ۱۵۰ نفر را اعدام کرده بودند.

**ادامه دارد**

**"سرکوب قانونی" ...**

این نخستین بار نیست که گروه های درون حاکمیت نهادی که فعالیت مشابه فعالیت‌های دیگر نهادهای حکومتی را در دستور کار خود دارد تشکیل می‌شود. نیروی انتظامی، سپاه پاسداران، شورای نگهبان و حتی قوه قضائیه پیش از این هر یک نهادهایی را برای جمع آوری اطلاعات یا انجام امور اطلاعاتی و جاسوسی در میان مردم تشکیل داده بودند.

**فقر و بیکاری مؤلفه‌های اصلی  
پایین‌آوردن تحمل افراد است**

شیوا دولت آبادی، فقر و بیکاری را مؤلفه‌های اصلی پایین آوردن صبر و تحمل افراد می‌داند. این روانشناس، می‌گوید: فقر و فقدان امنیت شغلی و مالی در ایجاد پرخاشگری و بوجود آمدن صورتهای ذهنی که بصورت مستمر ذهن انسان را آزار می‌دهد نقش زیادی دارد.